

نمایش کوتاه مذهبی

((نتیجه صبر))

مرد اعرابی در حال سلام پایانی نماز است که نور صحنه کم کم زیاد شده و صدای درب خانه می آید، مرد اعرابی به سمت درب خانه رفته و در را باز می کند و می گوید:

مرد اعرابی: به به سلام علیکم پسرعمو ... چه عجیب راه گم کردی.

اعرابی دوّم: سلام علیکم ای پسر ابوطالب (ع) نه تازه راه را پیدا کردم ... مزاحم اوقات شریف شما نباشم.

مرد اعرابی: نخیر مهمان حبیب خداست ... خیلی خوش آمدی و صفا آوردی.

اعرابی دوّم: سعادتی نصیبمان شده تا از محضرتان به فیض برسیم.

مرد اعرابی: بفرمائید استراحتی کنید تا وسیله پذیرایی فراهم کنم.

- مرد اعرابی به همسرش که پس پرده است می گوید:

مرد اعرابی: زهراجان فاطمه من، مهمان داریم غذایی داریم از مهمان پذیرایی کنیم؟

شبیه حضرت زهرا (س): علی جان در خانه هیچ نداریم فقط قرص نانی برای زینب (س) است که هنوز غذا نخورده است.

شبیه علی (ع): نه نه راضی نیستم به غذای زینب دست بزنید.

- حضرت زینب (س) صدا می زند.

شبیه حضرت زینب (س): مادر جان من صبر می کنم، غذای مرا به مهمان بدهید ...

شبیه حضرت علی (ع): خدا از تو راضی باشد دخترم، خدا از تو راضی باشد ... صبر تو مرا در مهمان نوازی

سربلند کرد، سپس بشقابی با قرص نان را برای مهمان آورده و با مهمان خود گفتگو می کند ... چراغ صحنه

کم کم به خاموشی ...

شبیه حضرت سجاد (ع) در حال گفتگو با مرد اعرابی وارد صحنه می شود.

حضرت سجاد (ع): نمی دانم در این روزهای اسارت چرا عمه ام نشسته نماز می خواند!!!

مرد اعرابی: عمه جان هر روز سهم قرص نان خودش را تکه تکه کرده و به کودکان می دهد تنها جرعه ای آب است او را در پرستاری از یتیمان و کودکان توانا می سازد.

حضرت سجاد (ع): سختی راه اسارت یک طرف و نگهداری و پرستاری از کودکان آنهم با گرسنگی ... باید هم عمه ام زینب (س) نشسته نماز بخواند ...

مرد اعرابی: او فرزند (ع) حیدر کرار است باید اینگونه باشد زنی که مادری همچو زهرا (س) دارد باید صبور و مهربان باشد.

حضرت سجاد (ع): در روز عاشورا عمه ام زینب (س) برای هر شهیدی به بیرون خیمه گاه می آمد و مویه می کرد همراه سایر زنان شیون و ناله می کرد ... دلم سوخت برای لحظه ای که پیکر فرزندان شهیدش را آورند- عودن و جعفر.

مرد اعرابی: مگر آن لحظه چه اتفاقی افتاد؟

حضرت سجاد (ع): دیدم عمه ام زینب (س) از دریچه خیمه بر جنازه های چاک چاک عون و جعفر نگاه می کند و با خود می گوید.

صدا: برادرم حسین (ع) نباید شیون و ناله مرا ببیند، باید آرام گریه کنم درست مثل شبی که مادرم را روی تابوت می بردند ... مثل آن شب باید آرام گریه کنم ... و می گفت جعفرم عون من چه زیبا شده اید- عزیزان ما در خون و خاک پیکر مدافعین حرم حسینی را چه معطر و زیبا کرد.

حشرت امام سجاد (ع): آرام بر صورت خود می زد و فریادش را در سینه اش می کرد آرام آرام می گفت وا ابتا و امّا.

مرد اعرابی: حتما نمی خواست حضرت اباعبدالله... شرمنده باشد.

حضرت سجاد (ع): بلی همین طور بود ... وقتی بر پیکر پدرم حسین (ع) رسید صدایش به گوش می رسید که می گفت.

صدا: مگر کفن برای حسینم نبود که حصیر و بوریا را برایش کفن کردید ... و ابّا وّا اُمّا ... حسینم من اگر تو برادر منی پس سرت کو؟ ... تو عزیز مادرمی برخیز حسین جان در جوانی وقتی آفتاب بر چهره خواب زده من افتاده بود آنقدر ایستادی مقابل خورشید تا من از خواب بیدار شوم ... حالا جبران خواهم کرد جبران می کنم عزیز مادر جبران خواهم کرد ... می گفت: بروید کنار تا رگهای بریده گلوی حسینم را ببوسم جایی که پیامبر نبوسیدند جایی که پدر و مادرم نبوسیدند.

سید سجاد (ع): صحنه های اندوهناکی بود ... زنان و کودکان را می زنند و عمه ام زینب خود را پناه کودکان کرده و شلاق می خورد ...

مرد اعرابی: چرا عمه زینب (س) باید شب تشییع جنازه مادرش آرام گریه می کرد.

حضرت سجاد (ع): چون باید قبر مادرمان زهرا سلام علیها پنهان می ماند. اگر مردم صدای گریه کودکان را متوجه می شدند خبر به گوش خلیفه وقت می رسید ... که نباید می رسید

مرد اعرابی: آخر چرا فرزند رسول خدا شبانه و غریبانه دفن می شد و قبرش پنهان؟

حضرت سجاد (ع): مادرم با وصیت خودش علاوه بر دفاع از ولایت می خواست دشمنان بر پیکر او نماز نگذارند ... بطور حتم نبش قبر کرده و جنازه مادرمان را از قبر بیرون آورده تا خلیفه وقت بر جنازه او نماز بخواند ...

مرد اعرابی: آنوقت چه می شد؟

حضرت سجاد (ع): آنوقت وصیت مادرم برای افشای نقش دنیاطلبان آشکار نمی گشت و برای همیشه در تاریخ مدفون و پنهان می ماند- مظلومیت مولایمان علی (ع) واقعه غدیر و اسلام و قرآن به انحراف دائمی و همیشگی می رفت ...

مرد اعرابی: داستان شترها چه بود که همیشه از آن یاد می کنی؟

حضرت سجاد (ع): عصر عاشورا وقتی سوار اُشتران می شدیم به عمه ام زینب گفتم میدانی شتران به هم چه می گویند؟

گفت عمه به قربانت من که علم کلام با حیوانات نمی دانم تو امامی و میدانی و میتوانی با آنها حرف بزنی، گفتم عمه جان اُشتران به هم می گویند مراقب سواران خود باشید چون ایشان فرزندان پیامبر خداوند ...

مرد اعرابی: و عمه زینب چه گفت؟

حضرت سجاد (ع): عمه ام گفت: حیوانات رعایت حال خاندان پیامبر را کردند ولی مسلمانها فرزندان رسول خدا را لب تشنه سر بریدند، عمه ام زینب در روز عاشورا شهادت ۱۸ محرم خود را با چشمان خود دید و ۶ برادر از دست داد و داغ شش برادر دید.

نمایشنامه نتیجه صبر - صفحه ۴